



عهد و گفتگو

تفسیر هفتگی تورات

از درسگفتارها و نوشتارهای ربای لرد جانانان ساکس

Jonathan Sacks
THE RABBI SACKS LEGACY

با سپاس از Schimmel Family برای حمایت سخاوتمندانه از عهد و گفتگو به نكوداشت یاد Harry (Chaim) Schimmel. "من از همان بار اول که با نسخه تفسیر توره ربای خیم شیمیل روبرو شدم تا اکنون، آنرا عزیز داشته ام. هدف آن نه فقط نشان دادن حقیقت ظاهری متن توره، بلکه رسیدن به حقیقت ژرفتری است که در آن نهفته است. او به همراه همسر ستودنی اش آنا در شصت سال زندگی مشترک، یک زندگی سرشار از عشق به خانواده، اجتماع و تورات ساختند. زوج بیمانندی که با نمونه زندگی خود، بینهایت الهام بخش من بوده اند."

"- ربای ساکس

مجموعه مقالات امسال در ابتدا توسط زنده نام ربای ساکس در سال ۵۷۷۲ (۲۰۱۱-۲۰۱۲) نوشته شده است.

تفسیر هفتگی توره

Generations Forget and Remember

Vayechi

وَيْحִי: نسل ها فراموش می کنند و به یاد می آورند

درام برادران کوچکتر و بزرگتر که سفر برشیت را از قایل و هایل به بعد فراگرفته، در داستان فرزندان یوسف به اوجی عجیب می رسد. یعقوب/ایسرائل به پایان عمر خود نزدیک است. یوسف به دیدار او می رود و دو پسرش منشه و افرایم را با خود همراه می کند. این تنها صحنه از پدر بزرگ و نوه هایش در این کتاب است. یعقوب از یوسف می خواهد که آنها را نزدیک او بیاورد تا برکتشان کند. آنچه پس از این رخ می دهد، با جزئیاتی وسواس آمیز توصیف می شود:

یوسف هر دو را نزدیک برد، افرایم در سمت راست خود و سمت چپ اسرائیل و منشه در سمت چپ او و سمت راست اسرائیل، و آنان را به نزد او برد. اما اسرائیل دست راست خود را دراز کرد و بر سر افرایم گذاشت، هرچند او جوانتر بود. و دست دیگر را در جهت معکوس بر سر منشه گذاشت، هرچند او اولزاد بود... وقتی یوسف دید که پدرش دست راست خود را بر سر افرایم گذاشت، ناراحت شد؛ او دست پدر را گرفت تا آنرا از سر افرایم برگیرد و بر سر منشه بگذارد. یوسف به او گفت: "نه پدر، این یکی اولزاد است؛

دست راست خود را بر سر او بگذار." اما پدرش نپذیرفت و گفت: "می دانم پسر، می دانم. او نیز قومی خواهد شد و به بزرگی خواهد رسید. با این حال، برادر کوچکترش از او بزرگتر خواهد شد و نسل های پس از او به گروهی از ملت ها تبدیل خواهند شد." آن روز او آنها را برکت کرد و گفت: "با نام شما قوم اسرائیل برکت خود را انتقال خواهد داد و خواهد گفت: باشد که خداوند شما را مانند افرایم و منشه سازد." پس او افرایم را پیش از منشه نام برد. پیدایش ۱۳-۱۴؛ ۴۸؛ و ۱۷-۲۰.

دشوار نیست فهم توجه یوسف برای اطمینان یافتن از این که یعقوب، فرزند اولزاد را برکت کند. سه بار پدرش جوانتر را به بزرگتر برتری داده و هر بار تراژدی اتفاق افتاده بود. خود او که برادر جوانتر بود، سر برادر بزرگتر یعنی عساو را کلاه گذاشت. خواهر جوانتر یعنی راحل را به لئا ترجیح داد. و نیز جوانترین فرزندان خود یعنی یوسف و بنیامین را بر بزرگترین ها یعنی رئوون، شیمون و لوی برتری داد. پیامدها هر بار فاجعه بار بودند: جدایی از عساو، تنش میان دو خواهر و دشمنی میان پسرانش. یوسف خودش زخم این رفتار را خورده بود: برادرانش که ابتدا قصد کشتن او را داشتند در چاه انداختندش و به بردگی مصر فروختندش. آیا پدرش درس خود را نیاموخته بود؟ یا فکر می کرد که افرایم - دست راست یوسف - بزرگتر بود؟ آیا متوجه بود که چه می کند؟ آیا نفهمید که دارد به قیمت ایجاد دشمنی خانوادگی در نسل های بعد رفتار می کند؟ افزون بر این، چه دلیلی برای ترجیح نوهی کوچکتر بر بزرگتر داشت؟ او آنها را پیشتر ندیده بود. دربارهی آنها چیزی نمی دانست. هیچ یک از عواملی که به رویدادهای پیشین انجامیدند، در اینجا حضور نداشتند. چرا یعقوب افرایم را به منشه برتری داد؟

یعقوب دو چیز را می دانست که به فهم ما کمک می کنند. می دانست که اقامت خاندانش در مصر اقامتی کوتاه مدت نخواهد بود. پیش از ترک کنعان برای دیدار با یوسف، خدا در رؤیای نبوت به او گفته بود:

از پایین رفتن به مصر هراسان نباش، زیرا من آنجا تو را به ملتی بزرگ تبدیل می کنم. با شما به مصر پایین خواهم رفت و بی تردید شما را دوباره بازخواهم گرداند. و یوسف با دستان خودش چشمان تو را خواهد بست. پیدایش ۳-۴: ۴۶

به بیان دیگر این آغاز تبعیدی طولانی بود که خدا به ابراهیم در مورد سرنوشت فرزندان او گفت (رؤیایی که توراه آنرا همراه "تاریکی عمیق و ترسناک" توصیف می کند (پیدایش ۱۲: ۱۵). چیز دیگری که یعقوب می دانست نام های نوه هایش، منشه و افرایم بود. ترکیب این دو عامل برای فهم ما کافی است.

وقتی یوسف سرانجام از زندان بیرون آمد تا فرماندار مصر بشود، ازدواج کرد و صاحب دو پسر شد. توره این گونه تولد آنها را توصیف می کند:

پیش از فرارسیدن سال های خشکسالی، آسنا، دختر پوتیفار، کاهن اون، دو پسر برای او به دنیا آورد. یوسف اولزاد را منشه نامید و گفت: "زیرا خدا به من کمک کرده تا همه ی مشکلاتم و خاندان پدرم را فراموش کنم." دومین پسر را افرایم نامید و گفت: "زیرا خدا مرا در سرزمین مصیبت، پُربار ساخت." پیدایش ۴۱: ۵۲-۵۰

توره در نهایت ایجاز، تجربه ی تبعید را که بارها طی قرون تکرار شدند، بیان می کند. ابتدا یوسف احساس تسکین کرد. سال های بردگی و زندان به پایان رسیده و او به بزرگی دست یافته بود. در کنعان، او کوچکترین از میان یازده برادر در یک خاندان صحراگرد و چوپان بود. اینک در مصر، او در مرکز بزرگترین تمدن دنیای باستان بود، او نفر دوم پس از فرعون بود. هیچ کس او را با پیشینه اش نمی شناخت. او با جامه های سلطنتی و انگشتر و ارابه های شاهی یک شاهزاده ی مصری بود (مانند موسی پیش از او). گذشته خاطره ای تلخ بود که می بایست از ذهنش بیرون کند. منشه یعنی "فراموش کردن".

اما با گذشت زمان، یوسف عواطف بسیار متفاوتی پیدا کرد. بله، او به بزرگی رسیده بود. اما آنها مردم او نبودند؛ این فرهنگ مال او نبود. بی تردید، خانواده اش از همه لحاظ بی اهمیت و ساده بودند. اما آنها خانواده اش باقی ماندند. این نقشه ی پیچیده ی هویت او بود. هرچند آنها فقط چوپان بودند (طبقه ای مورد نفرت مصریان)، خدا با آنان سخن گفته بود — نه خدایان خورشید، رود و مرگ که خدایان مصری بودند — بلکه خدای یکتا، آفریدگار آسمان و زمین، که خانه اش در معابد و اهرام و بناهای باشکوه نبود، بلکه همچون ندایی در قلب انسان ها سخن می گفت و خانواده ای ساده را به بزرگی اخلاقی می رساند. تا زمانی که دومین پسرش به دنیا آمد، در قلب یوسف تغییری عمیق رخ داد. بی تردید، همه ی دام های خاص موفقیت زود هنگام را بر سر راه خود داشت — خدا مرا بارور ساخته — اما مصر به "سرزمین مصیبت های من" تبدیل شد. چرا؟ زیرا آنجا در تبعید بودند. یک بررسی جامعه شناختی از گروه های مهاجر به نام قانون لانسون می گوید: "نسل دوم، خواهان به یاد آوردن آنچه نسل اول خواهان فراموش کردن است، می شود." یوسف این دگرگونی را خیلی سریع تجربه کرد. هنگامی که دومین پسرش به دنیا آمد، آنرا کامل از سر گذرانده بود.

با نامگذاری افراییم، یوسف آنچه زمان تولد منشه می خواست فراموش کند را به یاد آورد: او که بود، از کجا آمده بود و به کجا تعلق داشت.

برکت کردن افراییم به جای منشه هیچ ربطی به سن و نام آنها نداشت. یعقوب با دانستن این که آنها دو فرزند اول این خاندان بودند که در تبعید به دنیا آمدند، و نیز تبعید ممکن بود طول بکشد و زمانی تیره و دشوار باشد، می خواست به همه‌ی نسل های آینده علامت بدهد که تنش دائمی خواهد بود میان میل به فراموشی (اسیمیله شدن و خاموشی امید به بازگشت) و میل به یادآوری (دانستن این که در تبعید است و ما بخشی از یک داستان دیگر هستیم و خانه‌ی نهایی ما جای دیگری است). فرزند فراموشی (منشه) برکت می گیرد. اما برکت فرزندی که گذشته و آینده ای که بخشی از آن است را به یاد می آورد (افراییم)، بزرگتر است.

شبات شالوم

ترجمه فارسی با مشارکت بنیاد ایرانی هارامبام، وابسته به فدراسیون یهودیان ایرانی-آمریکایی

توسط شیرین دخت دقیقیان

Persian Translation by Shirin D. Daghighian



www.RabbiSacks.org f t @ @RabbiSacks

The Rabbi Sacks Legacy Trust, PO Box 72007, London, NW6 6RW • +44 (0)20 7286 6391 • info@rabbisacks.org

© Rabbi Sacks • All rights reserved